

در آغاز سفرم به سوئیس (۱۹۵۱) برای ادامه تحصیل با جوانی معلم مدرسه ابتدایی آشنا شدم که صاحب‌دل و روشن ضمیر و کتاب خوانده و با فرهنگ و فروتن بود (هر کجا هست خدایا به سلامت دارش). این آشنایی تصادفی رفته رفته به دوستی گرمی بدل شد و دوست نو یافته که روستازاده و از مردم میانه حال بود و زندگانی متوسطی داشت، مرا با تاریخ و فرهنگ سرزمینش آشنا کرد و گفتن ندارد که ازین بابت حقی بزرگ برگردن من بنده دارد. شاید ذکر خاطره‌ای مربوط به آغاز این آشنایی و دوستی بی فایده نباشد: به یاد دارم روزی از سر سادگی و خامی از او پرسیدم، کی معلم مدرسه متوسطه می شوی، به گمان اینکه ملاک «ترقی» همینست، هنوز شگفتی‌اش را از یاد نبرده‌ام، چون مقصودم را در نیافته بود، سبب پرسشم را که از فرهنگ کشورم نشان داشت و آب می خورد، با او در میان گذاشتم. پاسخ داد شغلش را دوست دارد و «ترقی» را در این می بیند که معلم ابتدایی بهتری شود نه آنکه از لحاظ اداری به مقام بالاتری برسد، چنین آرزویی ندارد. درس بزرگی بود!

جوان پاکدل افتاده در تابستان همان سال، شاگردان مدرسه‌اش را به اردویی در کوهستان می برد که برای اقامت نوآموزان در تعطیلات تابستانی مدرسه، آماده و تدارک شده بود و از من دعوت کرد که با آن همراه شوم. با مسرت پذیرفتم و در حدود یک ماه با او و کودکان نازنین مدرسه در اردوی محقر به سر بردم. روزها در کوهستان‌های شکوهمند و زیبا گردش می کردیم و

گیاهان دارویی که او می‌شناخت می‌چیدیم و شب‌ها در کنار آتشی که می‌افروختیم، به قصه‌های سوئسی که دوستم از کتابی برای مان می‌خواند یا از حافظه‌اش نقل می‌کرد، گوش می‌دادیم. یادش به خیر!

روزی معلم مدرسه در همان جا کتابی برای مطالعه به قرض داد و در تعریفش، سنگ تمام گذاشت. کتاب، یکی از آثار گاستون باشلار در باب زمین و خیال‌پردازی‌های مربوط به آن بود. ناگفته پیداست که من باشلار را نمی‌شناختم و نامش را هم نشنیده بودم. اما به توصیه دوستم کتاب را خواندم و یکباره شیفته‌اش شدم و از آن پس همه آثار باشلار را در باب چهار عنصر، یکسره با ولع خواندم و شوق‌زده بسیاری از مطالب‌شان را با حوصله رونویسی کردم و هنوز آن یادداشت‌ها را که یادگار دوران سخت کوشی است و برایم سخت عزیزند، نگاه داشته‌ام. بعدها گاستون باشلار را دیدم که بنا به دعوت دانشگاه ژنو در تالار بزرگی پر از شنوندگان مشتاق، سخنرانی می‌کرد با فصاحت تمام و لحنی گرم و شوخ. در آن مجلس تا آنجا که به یاد دارم سه ایرانی حضور داشتند: احسان نراقی و زنده‌یاد ابوالقاسم انجوی شیرازی که بی‌حوصله شد و مجلس را ترک گفت و این بنده نویسنده. در بازگشت به ایران، مقالاتی در معرفی این بزرگمرد نوشته، چاپ کردم و دو کتاب او را به فارسی برگرداندم که به چاپ رسیدند، اما جای دریغ و افسوس بسیارست که گاستون باشلار در ایران شناخته نیست.^۱ برخلاف میشل فوکو که ترجمه فارسی بعضی از نوشته‌هایش در ایران چاپ شده‌اند و شاید سبب اولیه شهرتش در ایران، نامه‌هاییست که درباره انقلاب ایران نوشته و تنها پاره‌ای از آنها به فارسی برگشته و به چاپ رسیده‌اند.

من گاستون باشلار را از طریق پژوهشهای دلکش و زیبایش در حوزه شعر و ادب و تمثیل‌سازی و خیال‌پردازی و رمزگرایی شناختم و به قدر بضاعت و توان محدودم، تاکنون به همین حوزه منحصر مانده‌ام، اما گاستون باشلار، فیلسوف و عالم بزرگی است که در قلمرو معرفت‌شناسی، صاحب مکتب و نوآور و گشاینده راهی است که صاحب‌نظران باید در آن باره سخن بگویند و ترجمه حاضر (با همه کاستی‌هایش) اگر بتواند نقشی ازین ساحت دانش و بینش باشلار رقم زند، باید شکرگزار تدوین‌کننده مطالب کتاب بود که از پی سپران استاد است.

کتاب شامل گزینه‌ای از نظریات بدیع و جسورانه گاستون باشلار در قلمرو معرفت‌شناسی

۱ - یکی که به محتوای کتاب روانکاوی آتش در ترجمه فارسی، ایرادها داشت، مرا زردشتی می‌پنداشت و گاستون باشلار را نویسنده‌ای ترک زبان!



● پاریس - یونسکو - جلال ستاری با تو نچل ادیب دانشگاهی ترک و جمشید بهنام

است. معرفت‌شناسی باشلار، دست کم آن گونه که از این جُنگ استنباط می‌شود، بر چه اصل یا اصولی مبتنی است و راه و روشش چیست؟ صاحب‌نظری به درستی گفته است که بررسی آثار گاستون باشلار دشوار است زیرا همه چشم‌اندازهای آثارش به هم مربوط‌اند و جداکردنشان از هم ممکن نیست. «دو طبیعت در یک شخص، وحدت یافته‌اند: نرینه‌جان و مادینه‌جان، مفهوم و تصویر خیال، خرد و رؤیا». بنا بر این معرفت‌شناسی او نیز، هم، خردورزی است و هم، خیال‌پردازی، هم جستجوی حقیقت جهان است و هم، جستجوی حقیقت خود و به راستی کمتر اندیشمندی می‌توان یافت که چون باشلار، اندیشه و خیالش با هم جفت و جور شده باشند. ازین لحاظ، به گمان من، اگر اشتباه نکنم، سبک باشلار در بیان اندیشه، نظیر اسلوب حافظ در افاده مرام و مقصود است. در شعر حافظ، اندیشه در جامه تصویر ظاهر می‌شود و نه این اندیشه از جامه بیرون می‌زند و نه جامه، فراخ‌تر یا تنگ‌تر از اندیشه است، بلکه آن جامه بر اندام اندیشه، چنان راست آمده که گویی آندو را به هم دوخته‌اند. به سخنی دیگر اندیشه، همان تصویر خیال است و تصویر خیال، همان اندیشه. باشلار نیز در نگارش، هنرمندی توانا و قوی دست است.

1 - René Poirier, Bachelard, colloque de Cerisy, 10/18, 1974, p. 9.

واژه در زبانش که همواره از صبغه طنزی ظریف در باب خود و دیگران خالی نیست، به تصویر راه می‌برد و تصویر، جامعه عقلانیت می‌پوشد. به همین جهت برگردان درست و رضایت‌بخش نوشته‌هایش به زبان فارسی، کاری دشوار و تقریباً ناشدنی است. زیرا زبان باشلار حتی در شرح علم و معرفت‌شناسی نیز، زبانی غنایی و تقریباً دینی یا قدسی است. به علاوه باشلار دوستدار صورت‌بندی‌های شگفت و موجز همانند کلمات قصار است و کلمات و اصطلاحاتی را با هم جفت و جور می‌کند که به نگاه اول ناسازند و غیر مترقب می‌نمایند.

آنچه این بینش را مایه‌دارتر می‌کند اینست که باشلار روشنفکر و اندیشمندی است که در عین حال به جهان مادی و مسائل روز و دنیای شعر و شاعری و خیال‌پردازی می‌اندیشد. استاد فیزیک و شیمی است و نیز فیلسوف، یعنی معرفت‌شناس و صاحب‌نظر در فلسفه علم و کتاب‌خوانی شگرف و خستگی‌ناپذیر که همه کتابهای کهن «علمی» را خوانده است تا شکل‌گیری روحیه نوین علمی را روشن کند. معرفتش در زمینه شعر و شاعری نیز از رمانتیسم آلمانی تا سوررئالیسم و شعر معاصر را در بر می‌گیرد. مرد کتاب و کتابخوانی است که در باب نوشته یعنی آنچه می‌خواند، اندیشه می‌کند و اندیشه‌اش هیچگاه از متن مکتوب دور نمی‌افتد. بیهوده نیست که می‌گفت «بهشت، کتابخانه بزرگی است».

اما البته تنها مرد کتاب و کتابخوانی سیرایی‌ناپذیر نیست، بلکه چنانکه گفتیم، استاد فیزیک و شیمی است که با طبیعت مادی سر و کار دارد و مدافع پرشور علم است و می‌توان گفت که پیامبر علم است. قانون علم هم در قاموس او، چون و چرا کردن در همه چیز است و نافرمانی و سرکشی از احکام سنت و طرد و رد گذشته و این همه را به زبانی چنان دقیق و بی‌ابهام و زیبا بیان می‌کند که خواننده را به اندیشیدن دست کم در باب آنچه می‌خواند و می‌دارد، به گونه‌ای روشمند و این تأثیر سحر کلام اوست نه تنها در شرح شعر و شاعری بلکه در بیان فلسفه علم هم! زیرا به راستی چلنگر کلمات و اصطلاحات است و در فرمول‌بندی‌های شگفت که چون ضربه‌ای بر ذهن خواننده وارد می‌آید، بی‌همتاست یا دست کم صاحب نبوغ.

گاستون باشلار رساله‌ای مستقل در معرفت‌شناسی ندارد ولی مجموع مضامین معرفت‌شناختی‌اش که در این کتاب گرد آمده‌اند، باب نوینی در معرفت‌شناسی می‌گشایند. این مضامین یا قواعد و اصول کدامند؟

پیش از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که آنچه در معرفت‌شناسی به نظر وی حائز اهمیت است اینست که بدانیم نظریه‌های علمی از نظر معرفت‌شناسی، چه معنایی دارند، یعنی میزان پیشرفت‌شان نسبت به هم چیست، نه آنکه هر یک چقدر «حقیقت» دارد و بنابراین برای تعیین «حقیقت»‌شان، اهتمام کنیم. چون علم مرتباً پوست می‌اندازد و گذشته را نفی می‌کند. ازینرو اندیشه باشلار دیالکتیکی است، یعنی علم و اندیشه علمی رادیکالکتیکی می‌کند، همه مضامین



● گاستون باشلار

معرفت‌شناسی را به زبانی زنده و تصویری و غالباً چالش‌انگیز وصف و شرح می‌کند، اما دستگاه و نظامی مشتمل بر معیارهای پژوهش و تبیین و تفسیر نمی‌سازد، آموزه‌پرداز نیست، شیفته «وضع مقابل» یا «برابر نهاد» (antithèse) است، ضد قشری‌گری و جزمی‌گری (انتی دگماتیک) و ضد راه و رسم معلم دانای مطلق است، هر دم سخنش را نقض می‌کند، چون علم را منجمد و متحجر نمی‌خواهد، بلکه مقوله‌ای در حال شدن می‌بیند به گونه‌ای که همواره خود را ویران می‌کند و از نو باز می‌سازد. بنابراین علم، در نظر او، مثل‌اعلای خلق مُدام است و به قول فصیح صاحب‌نظری، باشلار دانشمندی است «انقلابی، نه اقلیدسی است، نه دکارتی و نه پیرو لاوازیه»^۱. ازینرو خلاصه کردن اندیشه‌ها و کارهایش، آسان نیست.

معرفت‌شناسی باشلار، شناختِ عقلانیت علمی است. بنابراین باید از empirisme یعنی تجربه‌حسی و réalisme یعنی بسنده کردن به واقعیت مشهود بی‌آنکه درباره‌اش بیندیشیم و از خود پرسش کنیم، و pragmatisme یعنی مصلحت‌آئینی یا مذهب صلاح عملی و a priorisme یعنی مذهب اصالت تصورات یا تصدیقات قبل از تجربه و نیز cartésianisme (فلسفهٔ دکارت مبنی بر تشکیک دستوری) و اکتفا کردن به نخستین تجارب دم‌دست و شناخت‌های عامیانه

(connaissance commune) و گرایشها و تمایلات طبیعی یا فطری (tendances naturelles) جداً احتراز کرد. علم از عقل مشترک یا عرف عام (sens commun) نهی تراود، چون ضد آن است. آزمایش (expérience) اختبار و مشاهده صرف نیست، بلکه چیزی است که ساخته و ابداع می شود، «کشف المحجوب» نیست، «کشف المجهول» است. آنچه مشاهده و بسط است، برخلاف تصور بعضی از سر ساده اندیشی، چیزی که ساده شده باشد و آسان فهم، نیست. علم، آفرینش ذهن و روح است. قوانین علمی، طرح هایی تجربی اند که باید امتحان شوند و تحقق یابند تا راهی برای کشف واقعیات نو، گشوده شود. اینست که در معرفت شناسی باشلار، مفهوم گسست یا ناپوستگی (discontinuité) خاصه گسست و انقطاع در زمان و در درک و در تحول تاریخی، حائز اهمیت بسیار است. علم مدرن هیچ ساختار مشترکی با علم قدیم ندارد و برخلاف تصور قائلان به دوام و پیوستگی سنت، علم جدید از علم قدیم زاده نشده است. علم قدیم، نطفه یا جنین علم جدید نیست. زیرا علم جدید به زبان ریاضیات از جهان، دیدی دارد که با دید علم قدیم متفاوت است. در تاریخ علم، تبارشناسی حقیقی، سراغ نمی توان کرد. اتوم باوری ذیمقراطیس یا اپیکور، هیچ مناسبتی با اتوم گرایی مدرن ندارد. البته گاه به شباهت های مبهمی در الفاظ برمی خوریم که بیشتر از مقوله غیب آموزی و اخبار غیر قابل توجیه امری و پیش گویی و پیش بینی است و نه آراء و نظریات حقیقی از قبیل شعر معروف: دل هر ذره ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی. تحول علم با انقلابی درونی تحقق می پذیرد که موجب ساخت و ساز کامل و نوین علم می شود، نه با پشت سر هم آمدن زنجیروار و بی انقطاع نظریه ها. تکرارهای حقیقی هم نادر است گرچه مورخ علوم که پیشرفت را مستمر می خواهد، خوش ندارد که چنین باشد.

بنابراین معرفت شناسی باشلار، نشان از بحران و گسست و امتناع و مشکل پسندی و خطر آفرینی دارد و معرفتی مداوم و پیوسته نیست، بلکه راهی است پر دست انداز و در واقع مشتمل بر دگردیسی هاست، البته دگردیسی های اندیشه، نه دگردیسی های صوری. خلاصه آنکه باید الزاماً چیزهایی را رها کرد و وانهاد و از آنها دل کند و گسست. ازینرو فلسفه باشلار، اساساً «فلسفه نه گفتن» است، یعنی فلسفه نهی و نفی. برای فهم ذهن، نخست باید دریافت چرا ذهن به چیزی نه می گوید. بدین جهت شناخت گسست ها و گسل ها و امتناع ها، برای شناخت وجود، ضروری و واجب است. در نتیجه معرفت شناسی باشلار، در وهله نخست شعور به تقلیب ها و تغییر وجهه نظرهای (conversion) روحیه علمی است و امتناع از قبول گذشته آن. یعنی به سخنی دیگر، ذوب دوباره یا تغییر و تبدیل اساسی و جوهری معرفت که حاصلش، رهیدگی کامل روحیه علمی از قید و بندهای دست و پاگیر است. و این بیدارشدگی نفس یا وجدان هم

البته خودجوش نیست. روحیه علمی، هنر اندیشیدن و فهم کردن و خلاقیت عقل و هوش است که بیگمان آسان‌یاب نیست. ازینرو باشلار، فلاسفه‌ای را که به علم از بیرون علم می‌نگرند یا معیارهایی پیش ساخته، به باد انتقاد می‌گیرد. باید از درون علم به علم اندیشید و علم نیز دائماً در حال نوشدگی است و فلسفه علم از خود علم زاده می‌شود و فیلسوف حرفه‌ای باید این پیام علم را تفسیر کند. علم علی‌الاطلاق نیز به اعتقاد باشلار، فیزیک ریاضی (ریاضیات کاربرده در فیزیک) است، نه زیست‌شناسی و همه علوم غیر ریاضی دیگر که به زعمش علوم حقیقی نیستند^۱. برای ریاضیات نیز می‌توان گفت که نوعی قداست قائل است چون ریاضیات، هم به فرمول‌ها عمومیت می‌بخشد (généralisation) و هم غنا (enrichissement)^۲. جهان‌شناسی (cosmologie) نیز که حاصل جمع زدن و جمع کردگی (totalisation) است به نظرش کاری بیجاست زیرا مستلزم آن است که از بیرون به علم و عالم بنگریم، حال آنکه باید از درون علم به علم و عالم نگریست و اندیشید. البته باشلار نظریات در باب شکل و منشأ عالم و گسترش کیهان را مردود نمی‌داند، اما علماً جانب هیچ کدام را نمی‌گیرد و بنابراین کلاً با همه مسائل متافیزیکی و اخلاقی وجود شناختی عالم ماوراء و شناخت نظام ارزشی آن عالم از این قبیل که روح و وجود چیست و آیا غایت و نهایی هست یا نه، کاری ندارد.

در اینجا به نکته‌ای می‌رسیم که در معرفت‌شناسی باشلار نقشی اساسی دارد و آن مفهوم «موانع معرفت‌شناختی» است.

گفتیم که باشلار بت‌شکن است و اشتباهات کهن و انحرافات دیرمان و سخت جان و بن‌بست‌های هزار تو را بر ملا می‌کند تا روح علمی آزاد و رها شود. به علاوه پیشرفت‌های علمی به اعتقاد او، غیر مترقب است و تاریخ علم، تاریخ ناپیوستگی‌ها و بریدگی‌هاست. ازینرو باشلار در معرفت‌شناسی اش بیشتر به اشتباهات و «علوم نادرست» و «نظریه‌های غلط» در تاریخ پرفراز و نشیب علم توجه دارد و این نادرستی‌ها و شبهات، نظیر لغزش‌های زبانی (lapsus) و کارهای عَوَضی (actes manqués) در فرضیه فروید است: بدین جهت باشلار در معرفت‌شناسی اش از روانکاوی الهام می‌گیرد برای افشاء و گشودن عقده‌هایی در معرفت‌شناسی و این کار بست روانکاوی، اثری پالایشی (cathartique) دارد^۳. در واقع دیالکتیک باشلار روانکاوی علم را ایجاب می‌کند و موضوع این روانکاوی، دو چیز است، یکی عقده‌ای که هم اکنون هست و مانع

۱ - همان، ص ۳۳.

2 - Roger Martin, Bachelard et les mathématiques, Bachelard, colloque de Cerrisy 1974.

۳ - همان، ص ۳۲.

معرفت‌شناسی است و دیگری عقده‌ای کهن که حلّ و فصلش مستلزم کاربرد روان‌شناسی ژرفانگر (یونگ) است و آن عقده کهن، در حکم صورت مثالی معرفت‌شناسی است.^۱ این موانع معرفت‌شناختی به اعتقاد باشلار، شبکه‌ای از شهودهای گول‌زننده و امیدهای ساده‌لوحانه و اعتیادات فکری است که روزگاری معتبر بودند و ارزشی تاریخی داشتند ولی اکنون گشایش‌هایی آسان‌یاب و نادرست و توجیحات مغلوط و گاه مضحک و قیاس‌ها و تشبیهات و برابری‌هایی بی‌وجه و خیال‌اندیشی‌هایی پرت‌اند که به غلط، دلیل و برهان پنداشته شده‌اند و بنابراین، دلیل تراشی‌هایی ناموجه محسوب می‌شوند. این موانع به زعم باشلار عبارتند از تجارب اولیه (expérience première)، شناخت مصلحت‌جویانه (connaissance pragmatique) شناخت کلی (connaissance générale)، سوداگرایی (utilitarisme)، واقع‌گرایی (مذهب اصالت و واقعیت نفس الامر یا اصالت اعیان)، جاندار پنداری (animisme)، تمثیلات خیالی (analogie imaginaires). اینها اشباحی هستند که باید راندشان، ولی تصادفاً پدید نیامده‌اند و تصادفات تاریخی نیستند، بلکه دست‌پخت بشرند. باطل‌اند، اما اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند و کژی‌هایی که باید راست شوند، مانند گناهانی که باید پاک یا شسته شوند.

اما صور مثالی (archétypes) معرفت‌شناختی، دست‌آورد فرشته شعر و به منزله کیمیاگری کلام است و مشتمل بر خاطرات دوران کودکی و غرائز مبهم و اسرار وجود ما و اشباحی که کاخ خرد را اشغال کرده‌اند و کلاً به چهارگونه خیالبافی در باب چهار آخشیح تقسیم می‌شوند که در حوزه علم، موانع معرفت‌شناختی‌اند و در قلمرو ادب، فرشتگانی دستگیر و الهام‌بخش که به رهنمونی رمزا و تصاویر خیال دست‌پخت آنان، به شناخت خود نایل می‌آییم و به اسراری غیر از اسراری که از راه ریاضیات مکشوف می‌شوند، در عالم وجود پی می‌بریم. در تجزیه و تحلیل این معرفت‌شاعرانه است که قریحه و ذوق زیباشناسی باشلار شکفته شده گل می‌دهد و باشلار در این آثار دلکش که من وی را با مطالعه آنها شناختم، شاعری تمام عیار است که از خود و کودکی و خاطرات کودکی نیز سخن می‌گوید و آن متون، برگ‌های زرینی است که لحن نگارنده‌اش، طینی ژرف و نورانی دارد و صبغه‌ای قدسی و دینی می‌یابد، بی‌آنکه باشلار، خود، دین‌ورز باشد.